

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

یادداشت:

ضمن ابراز امتنان خدمت همکار با صفای ما "طناز" به خاطر مطلبی که ارسال داشته اند، تشریف آوری شان را به پورتال تمام آزادگان از صمیم قلب خیر مقدم گفته، امیدواریم همیشه بتوانند با ارسال مطالب دلچسب و آموزنده شان غنای بیشتر پورتال را باعث گردند.

اداره پورتال AA-AA

طناز (اشکنج)

۱۰/۱۰/۱۳

وجه تشابه

گویند در جنگلی هر آنچه زنده جان بود، یکبار متوجه شدند سالهاست سلطان جنگل مرده و کسی را به فرمانروایی ندارند، اما هرچند گاه شیران و درندگان جنگل های دور برای دریدن و بردن به بیشه های آنها هجوم آورده و دمار از روزگارشان بر می آرد. ضعیفان جنگل از این وضع به ستوه آمده و به امید چاره کار بودند، چه آنها به دلیل نبود فرمانروای جنگل از دست سایر حیوانات قوی تر از خودشان نیز آسیب میدیدند.

جنگل نشینان را خبر در رسید، نظامی در راه است تا هرکی توانست تمام جنگل نشینان را راضی کند، میتواند خودش را فرمانروای جنگل بنامد. خلاف قانون جنگل که شیر باید حتما در مقام فرمانروا باشد، جنب و جوشی عجیبی بین جنگلیان در افتاد و هی در تلاش فرمانروایی به تکاپو افتادند، خاصه آنکه خبرچنان بود، هرکس در جنگل است میتواند به فکر فرمانروایی باشد، با این خبر حتی کفتار و کرگس که تمام عمر در اطراف جنگل همیشه در جستجوی طعمه بودند به جمع جنگلیان پیوستند و قسم ها خوردند که دست از مرده خواری برمیدارند.

باز پیامی آمد، که قضیه هم به این آسانی ها نیست و این فرمانروایی چندان در قید رضایت جنگلیان نبوده، چه سلطان السلاطین جنگل که فرسنگها دور از این جاست، باید سرش را به علامت تأیید تکان دهد.

جمعی از جنگلیان که چاره کار را خراب دیدند، عطای فرمانروایی جنگل را به لقاییش بخشیده و میدان را رها کردند.

اما جنب و جوش فرمانروایی، آنانی را که از خود بی خود کرده بود، بر آن داشت تا هرچه در توان دارند برای شوراندن سر بزرگ سلطان السلاطین به کار بندند. باز خبر رسید که سر سلطان به آسانی ها حرکت نمیکند و تنها

آنانی که نشان پنجه های شیر در جبین شان نقش بسته باشد ، اقبال این بخت آزمائی یا شاید هم فرمانروائی را خواهند یافت .

شابقین فرمانروائی در صف های طولانی برای داشتن این نشان ملوکانه در انتظار بودند و ساعات انتظار را سپری میکردند ، بالاخره ساعات انتظار به پایان رسید و شرکت کنندگان این تماشا یک به یک به سلطان السلاطین معرفی شدند .

در اولین نوبت گرگ هرچه خرده موی که در پیشانی داشت ، برداشته و به طمع نقش بستن بیشتر نشان در جبین تا آنجا که توانست خودش را در پیش پایهای شیر دوتا کرد و شیر با پنجه پایش نشانی آروزی کامیابی را بر جبینش نشان داد .

بعد هم نوبت روباه رسید و از آن جائیکه در پیشانی خود یک محل سفید و مناسب داشت این نشان خوب جا افتاد ، بعد زرافه به میدان آمد و شیربزرگ از نشاندن نشان برجبین وی عاجز ماند ، اما سماجت زرافه قضیه را چنان خواباند که دمر و در محل بی نهایت بزرگ سرش را به پای سلطان رساند .

گوره خراز بدچانسی سیاه نبودن و سفید نبودنش سه بار تقاضای مهر ملوکانه را نمود که دست آخر با سری خونین قناعتش فراهم شد . موش کوچک نیز که هوای فرمانروائی در سر داشت با هزار مشقت خودش را شرفیاب این مسابقه کرد و تا شیر پای بر روی وی فشرده ، دردم جان سپرد .

فیل کهن سال که خواهان فرمانروائی در این میان نبود ، از دور های دور اوضاع را میباید و در نوبت کرگدن شاه با غرش بلندی موجودیت شاخ را بسنده دانست و آرزوی موفقیت کرد ، مراسم نشان گذاری تا پاسی از شب دوام کرد و حیوانات با خوشی و مزه مزه کردن لذت تماس پنجه های پای سلطان السلاطین بر جبین شان به سوی جنگل روانه شده و هرکی فکر میکرد ، اثر پنجه های ذات ملوکانه از دیگران بهتر جا افتاده است .

قرار چنین بود که روز بعد از طلوع آفتاب هرکی توانسته بود آن نشان را نگه دارد ، خود به خود در بلند ترین محل جنگل که تپه سبز مشرف به جلگه وسیع است قرار خواهد داشت و اینکه چطور ، توضیحی داده نشده بود اما چنان محکم و با اطمینان گفته شده بود که هیچ شکی در بین نبود .

صبح روز وقتی سپیده سرزد ، تمام اهالی جنگل که داغ برجبین داشتند با تائر دیدند که ، هنوز در آن تپه بلند قرار نگرفته اند ، بر آن شدند بروند و ببینند که بالاخره کی توانسته به آن تپه برسد ، وقتی همگان بر بلندی رسیدند ، احساسی از ترس و ناباوری همه را فرا گرفت موجودی عجیبی بر بلندای تپه جا خوش کرده بود .

این موجود نا آشنا ترکیبی از سر یک خروس با تاج سرخزنگ و اعضای مرکبی از چندین عضو دیگر جنگلیان بود اما به هر صورت موجودی بود کاملاً جدید که هیچ شکی در تاج دار بودنش نبود ، چون همیشه این تاج را داشت ، اما نتوانستند اسمی برایش بیابند ، بعد از کف زدن و تن دادن به فرمانروائی این موجود عجیب که در طبیعی بودن تاجش هیچ شکی نبود ، جنگلیانی که نشان ملوکانه را حمل میکردند در فکرهای خودشان فرورفتند .

روز بعد سعی همه به غیر از خروسان ، این شد تا وجه تشابهی با یکی از اعضای بدن فرمانروای جنگل در تلاش تقرب با وی ، بیابند .